

شماری از زندگی نویسان شهره غرب، از جمله «ریچارد پیس» و «ای. جی. سیمونز»، که هر دو در بررسی زندگی و آثار «فیودور داستایوسکی» سنگ تمام گذاشته‌اند، و نیز خانم «الیزاد تافین» که دقت بسیار نمایشنامه‌ها و داستان‌های چخوف را از زبان روسی به انگلیسی برگردانده است، همواره سودای آن داشته‌اند که زندگی‌نامه «آنتون چخوف» نویسنده بلندآوازه روس را بنویسند اما زندگی را چندان خالی از شر و شور، فراز و فرود و جاذبه‌های عینی یافته‌اند که ترسیده‌اند در جلب مخاطب خاص و عام خود، چنان که باید و شاید، توفیقی به دست نیاورند.

به گفته «ریچارد پیس»، استاد مطالعات روسی در دانشگاه «Hull» انگلستان، که چیره‌دستی آن در ترجمه متون روسی به انگلیسی تردیدناپذیر است: چخوف داستان‌ها و نمایشنامه‌های پرمایه دارد اما زندگی‌اش موضوع جذابی برای نوشتن یک زندگی‌نامه خوب و خواندنی نیست. آن دسته نویسندگان روسی که زندگی‌نامه چخوف را نوشته‌اند بر آنند که «زندگی چخوف، یکی از انسان‌تر انسان‌های یک عصر، برای خواننده خاص و عام، هر دو به یک اندازه، خالی از کشش و هیجان است و گریز او را از فعالیت‌های سیاسی، در سال‌هایی همه سرشار از تب و تاب‌های سیاسی، یک عامل اساسی دانسته‌اند.

«الیزاد تافین» ادیب و روان‌شناس روسی مقیم انگلیس می‌گوید: همانطور که نمایشنامه‌ها و چخوف در اولین مطالعه آنها کاملاً غیرنمایشی به نظر می‌آیند، داستان زندگی‌اش نیز در اولین نگاه بسیار عادی و معمولی می‌نماید؛ درست مثل شهر زادگاهش «تاگانورگ» خالی از شور و قیل و قاف.



پس زمینه‌ای که شخصیت نویسنده از آن سر برمی‌کشد کسل‌کننده و به تقریب بی‌رنگ است. شهری خلوت و خاموش، مردمانی بی‌هوش و گوش، پدری نامهربان و مذهبی، مادری بی‌اراده و مطیع، و برادرانی همه اخلاق‌گریز، پس زمینه‌ای ملال‌آور فراهم می‌آورند که کودکی آنتون را تباه می‌کند. در سال‌های نوجوانی کار بی‌وقفه را تنها راه چاره می‌بیند و نوشتن را، به‌شکلی جنون‌آمیز، آغاز می‌کند. پناه امن او اتاقی است که در آن می‌نویسد. حرفه پزشکی - همسر قانونی‌اش - راه جز در موقعیت‌های اضطراری دوست ندارد و بیشتر به نوشتن - معشوقه‌اش - می‌پردازد. بدینگونه است که زندگی چخوف بیشتر «درونی» می‌شود تا «بیرونی».

با این‌همه، اما، زندگی چخوف می‌تواند دستمایه یک زندگینامه پرجاذبه باشد. البته نوشتن چنین زندگینامه‌ای اصلاً آسان نیست. زندگی او، مثل نمایشنامه‌هایش، چندان ساده می‌نماید که راه را بر تعابیر بسیار و گاه به‌شدت متضاد می‌گشاید. شکیبایی ذاتی، صداقت و صراحت، طنز تلخ و چاره‌جویانه، همدردی با آدم‌های حتی پست و فرومایه، گریز از داوری، پرهیز از بازیهای سیاسی، ایمان به توان‌های انسانی، دلبستگی به اخلاق، امید به آینده بهتر، اعتقاد به تحول و تکامل تا انقلاب، فرار از قیل و قال، عشق به خانواده، قبول رنج برای رستگاری، میل به کار و سازندگی، بی‌قراری برای یادگیری، و... نه در نوشته‌ها که در زندگی‌اش جلوه‌ای تام و تمام دارند.

او مانند نویسندگانی چون تورگنیف، لرمانتوف، لئو تالستوی و حتی پوشکین هرگز تک‌چهره‌ای از خود در آثارش به‌دست نمی‌دهد اما امیدها و آرزوهایش را از زبان شخصیت‌هایش بیان می‌کند.

دکتر «آستروف» در نمایشنامه «دایی وانیا» درباره خود می‌گوید: من زندگی را دوست دارم، اما نوع زندگی خودمان. این زندگی دلتنگ کننده و ایللیاتی روسی را تاب ندارم. آن را از ته دل خوار می‌دارم. در نمایشنامه‌هایش همیشه شخصیتی وجود دارد که از آینده روشن می‌گوید، و نه برای خود که برای نسل‌های آینده و پادشاه. «ورشینین» در «سه خواهر»، «تروفیموف» و «آنیا» در «باغ آلبالو»، «سونیا» در «دایی وانیا». نسلی که چخوف از آن برآمده است در آستانه تحول اجتماعی بزرگی است. پس ایثار و کشف معنای همه‌سوزی را در امیدی به سعادت «آنهاکه از پس ما می‌آیند» توصیه می‌کند.

زندگی‌نامه‌نویسان چخوف همواره از تفاوت آشکار میان شخصیت او و حال و هوای غالب در نمایشنامه‌هایش، به حیرت افتاده‌اند. همه دوستان چخوف او را مردی همیشه سرزنده، خوب و خوش‌قلب، لذت‌طلب و عاشق زندگی، از خود گذشته و بی‌هراس از مرگ توصیف کرده‌اند در حالیکه نمایشنامه‌ها و بیشتر داستان‌های کوتاه او، برغم جرقه‌هایی از طنز و فکاهه، حال و هوایی غمگانه دارند و آدم‌های کسل‌کننده، امید از کف نهاده و آرزو به دل تصویر می‌شوند. شخصیت‌هایی که چخوف خلق می‌کند، احتمالاً دوست داشتنی‌اند اما چیزی چندان قابل ستایش یا تقلید ندارند. معما این جاست که چگونه ملال زندگی روسی را با طنزی به‌ظاهر سرخوشانه در آمیخته است؟

«هانری تروایا» نویسنده روسی تبار فرانسوی در زندگی‌نامه «چخوف» که اینک برگردان زیبایی فارسی آن، کار «علی بهبهانی»، را پیش روی داریم، پرده از این معما برمی‌دارد. «تروایا» که پیش‌تر زندگی‌نامه نویسندگان شاخصی چون «پوشکین»، «داستایوسکی»، «گوگول» و «تالستوی» را نوشته است، می‌گوید: پردازش تک‌چهره‌ای به تقریب واقعی از چخوف، مردی خوب و باریک‌بین و کم‌ویش مرموز، آزمون ساده‌ای نبود. شناخت چهره‌اش از بن شخصیت‌هایی که در آثارش آفریده است، ناممکن بود و باید به نقل قول‌های بسیار از منابع روسی و نامه‌های خود چخوف بسنده می‌کردم. چندباری، در همان آغاز کار، بازایستادم اما دل‌بستگی شدیدم به سرشت سرشار او و نیز آثارش مرا آرام نمی‌گذاشت و وسوسه‌ام می‌کرد... باید خیلی ساده می‌توانستم پرده از این معما بگیرم که چگونه چخوف توانسته است ملال زندگی روسی را با طنزی به‌ظاهر سرخوشانه اما عمیقاً سیاه و گزنده درآمیزد. چاره کار برخورد نقادانه با آثار نویسنده، به سبک و سیاق زندگی‌نامه‌نویسان انگلیسی یا آمریکایی و یا حتی روسی، نبود بلکه گزینش قالبی داستانی بود که در آن شخصیت محوری خود را از پس نوشته‌های خود و نقل قول‌های دیگران فاش می‌کند. شیوه پردازش داستان هم باید مثل شیوه کار و زندگی چخوف، ساده و بی‌پیرایه می‌بود تا خواننده به راحتی راز سرزندگی مردی به تقریب همیشه مریض‌احوال و نگران و بی‌قرار را در جامعه‌ای ناخوش‌آیند دریابد... گفته می‌شد - و هنوز هم گفته می‌شود - که چخوف سیاست و فعالیت‌های سیاسی را خوش نداشت و به یک دگرگونی بنیادی پای در راه اعتنا نمی‌کرد و به کار خویش مشغول بود. به نظر باید این توهم از میان برداشته می‌شد و مخاطب زندگی‌نامه این واقعیت را درمی‌یافت که نگاه چخوف به زندگی هر روزی، مردم، شرایط و موقعیت‌ها، به گونه‌ای پیامبرانه، با هر نظریه سیاسی راست می‌آمده است. او هرگز امید به آینده و توان انسانی را از دست نگذاشت. به پیروزی انسان در

سایه رنج و آگاهی ایمان داشت و نسل خود را به ایثار در قبال سعادت نسل های بعد توصیه می کرد...  
چخوف، به گفته دوست تبهکارش «پوتاپنکو» هرگز نمی خواست زندگی خصوصی داشته باشد چون زندگی اش در کنار زندگی دیگران معنایی پیدا می کرد. آنهایی را که با بیشتر تیز طنز سیاه خود جراحی می کرد، دوست داشت. آنها را بیماران بی گناه و معصومی نیازمند تیمار می پنداشت...

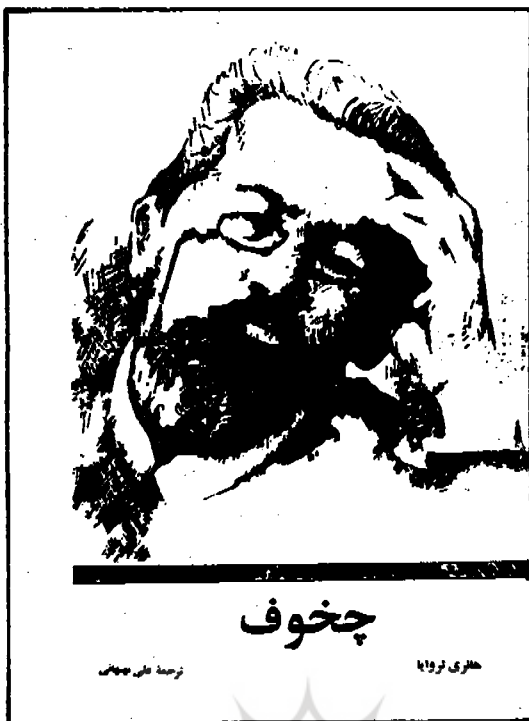
«هانری تروایا» ندانسته، و یا شاید به اقتضای قالب داستانی کار، «نقص عاطفی» ناشی از استبداد پدر چخوف را به عنوان نقطه عزیمت برگزید. «هنوز پنج سالم نشده بود که پدرم آموزش یا، به تعبیر ساده تر، کتک زدنم را آغاز کرد. هر صبح که از خواب بیدار می شدم، اولین فکرم این بود: آیا امروز هم کتک می خورم؟» و می خورد و دست پدر را می بوسید. «پاول یگورویچ»، پدر چخوف، مردی بیکاره و ورشکسته و میخواره و عاشق موسیقی مذهبی، خانواده اش را با انضباطی پولادین اداره می کرد. تندخویی پدر چندان هولناک بود که چخوف در سال های رشد به برادرش «آلکساندر» نوشت «قربانی شدن از درخیم بودن بهتر است» و همین کلید برخورد طنزآمیز او با زندگی شد.

چخوف به روایت «تروایا» یک آدم خیلی خیلی خوب است اما از خلال نوشته و بررسی های به تقریب روانشناسانه او می توان کم و بیش دریافت که چخوف با نوعی خیرخواهی مالکانه، متأثر از پدر بوده است. از رفتار و برخورد او با مسأله عروسی خواهرش «اریا» می توان به حدس و گمان دریافت که گاه می توانسته است خودرای و مستبد باشد و به خود بیش از دیگران بیاندیشد.

«تروایا» در روایت خود از زندگی چخوف، دانسته از نقد و بررسی آثار چخوف طفره می رود اما تصویری روشن از چگونگی کار گروه های تئاتری مسکو، که نمایشنامه های چخوف را به صحنه می بردند، به دست می دهد. از برخوردهای او با بازیگران تئاتر، به ویژه «استانیسلاوسکی» - بازیگر، کارگردان و نظریه پرداز بزرگ تئاتر روسیه - که به اجرای نمایش های سوزناک تمایل داشتند و چخوف اجازه نمی داد که با نمایشنامه های او چنان رفتار شود، خوب و به اندازه خبر می دهد.

☆☆☆

خواندن برگردان فارسی «علی بهبهانی» از ترجمه انگلیسی کتاب «چخوف» نوشته «هانری تروایا»، در این آشفته بازاری که در کار ترجمه براه افتاده است، خواننده را به وجد می آورد. برابر نهادهای بهبهانی، بی آنکه امانت را از دست بگذارد، گاه به تألیف می ماند «یوگنیا دوست می داشت برای پسرش آنتون قصه از سفری بگوید که ضمن آن پهنه دشته را درنوشته و درون جنگل ها را، از شکوه برهوتی بیرون شهر، از کشاکش با ابلهان قدسی سرگردان، و از شبهایی که در مهمانسراهای ناخجسته محو شده بود - آنجا که هول حرامیان آنان را وامی داشت تا درها را کلون کنند. همین که به سوی جنوب راندند، بیم و دغدغه سفر با شاعرانگی آن تعدیل شد. خانواده که از دلوپسپهای نخستین رهیده بودند، گاه بیرون می خفتند، در هوای آزاد، زیر آسمان زلال؛ و تنها جیرجیر زنجره یا بانگ خلدنه مرغ شباویز بود که آرامش را برهم می زد. یا «هنوز به مسکو نرسیده بودند که خونریزی اش دیگر باره آغاز شد اما می گفت اگر این به راستی سسل است، او می بایست دیرزمانی پیش مرده و مدفون شده باشد. مثل همیشه، اهمیت آن جمله ها را دست کم می گرفت. بنا



## چخوف

مطوری نوآوری

ترجمه ناصر چخوفی

بر تشخیص خویش، نشانه دیگری از آن بیماری نمی یافت. به سوورین نوشت «تنها آنگاه می ترساندم که خون می بینم. خونی که چون شعله آتش از دهانم می آید خبر از چیزی نحس می دهد. آنگاه که خون در میان نیست، نگران نیستم و ادب روس را به خسرانی دیگر تهدید نمی کنم» آیا نگرشی چنین غریب از سوی یک پزشک هراس از حقیقت را باز می تأیید یا پذیرش محتوم را؟ یک چیز مسلم است: چخوف از اینکه خود را بیمار بداند تن می زد تا مجال کوتاهی که برای زیستن داشت بر او گوارا باشد بی آنکه خود این را بپذیرد، می دانست برای او تنها راه لذت بردن از شادکامی ظاهری در عالم خاکی باورداشت تندرستی دروغین است. تنها با نادیده گرفتن نشانه های بیماری می توانست شوق په کار، دوستان و کامیابی را زنده نگاه دارد.

نهبهانی با ترجمه کتاب «چخوف» به فارسی گامی جدی در راه شناساندن «زندگینامه نویسی»، از شاخه های پرجاذبه ادبیات معاصر که در غرب خوانندگان بسیاری دارد، برداشته است. زندگینامه نویسان، جز آنان که برخوردی عوامانه با این کار دارند، وظیفه ای دشوار بر عهده می گیرند و با جست و جوی در لایه های زندگی و آثار شخصیتی شاخص از دنیای هنر، علم، فلسفه و تاریخ، اثری می آفرینند ماندنی تا خواننده با دنیایی تازه آشنا شود و زندگی خود را از زاویه ای نو نگاه کند. این شاخه مقبول ادبیات معاصر، متأسفانه، در ایران در نزد نویسندگان و خوانندگان، به یک اندازه، ناشناس مانده است و آنچه هم که زیر عنوان زندگینامه فراهم آمده است چندان شتابزده و خالی از ظرافت و باریک بینی و ژرف اندیشی است که جز تأثر خاطر حاصلی ندارند.

انتخاب «علی بهبهانی» بی تردید سنجیده است چون «تروایا» در شمار برجسته‌ترین زندگینامه‌نویسان غرب است و افزون بر این «چخوف» برای خواننده ایرانی نامی آشنا و ماندگار. ترجمه او، گرچه از برگردان انگلیسی کتاب «تروایا» فراهم آمده، نه تنها از امانت در کار خیر می‌دهد که مخاطب را، کم‌وبیش، با شیوه نگارش نویسنده آشنا می‌کند. و این در ترجمه حتماً کار ساده‌ای نیست. صبر و شکیبایی و تسلط کامل بر هر دو زبان، ذوق و قریحه، جست‌وجو و کندوکاوی بسیار را طلب می‌کند. خواندن این ترجمه یکدست و زیبا را به‌همه دوستداران چخوف، به‌ویژه هنرمندان تئاتر، توصیه می‌کنم. با این امید که نویسندگان ما، زندگینامه‌نویسی را خوار نشمارند و در شناساندن چهره‌های واقعی و اصیل هنر و تاریخ و فلسفه ایرانی به‌جد کوشش کنند و مترجمان به‌گونه‌ای مسئولانه به ترجمه زندگینامه رغبت نشان دهند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی